

مسأله راه حج در مناسبات حکومت های شرق و غرب ایران (از غزنویان تا صفویه)

چکیده

مقصود علی صادقی^۱

همچون امروز، در جهان گذشته نیز توسعه طلبی دولت ها معمولاً نیازمند توجیهات مشروعیت بخش بود. این توجیهات بیش از آنکه بازتاب همه واقعیت باشد بهانه و دستاویز بود. در آن روزگاران یکی از مهم ترین بهانه های توسعه طلبی حکومت ها دستاویزهای دینی بود. از جمله در میان حکومت های مسلمان نیز معمولاً برای افزایش قدرت و قلمرو، گسترش دین و برپائی احکام آن یکی از مهم ترین بهانه ها به شمار می آمد. انجام فریضه جهاد برای گسترش دین اسلام اصلی ترین مستمسک مسلمانان برای کشورگشائی در سرزمین های غیر اسلامی بود. اما آنگاه که برخی از این گونه حکومت ها می خواستند در درون سرزمین های اسلامی و علیه دیگر رقیبان مسلمان خود دست به توسعه طلبی بزنند، از آنجا که حکم جهاد کاربرد چندانی برای لشکر کشی در درون دارالاسلام نمی توانست داشته باشد، تلاش برای برپاداشتن برخی دیگر از احکام دین را دستاویز خود می کردند. یکی از این دست بهانه ها، تلاش برای کمک به انجام فریضه حج اتباع خود بود. از آنجا که پیش نیاز انجام چنین فریضه ای امنیت راههای گذر حاجیان از سرزمین خود تا مکه و مدینه بود، دولت های مسلمان همواره یکی از وظایف خود را

^۱ - دانشیار دانشگاه تبریز msadeghi@tabrizu.ac.ir

برقراری چنین امنیتی می دانستند و به همین بهانه و در واقع برای توجیه توسعه طلبی خود، در قلمرو همسایگان دست به دخالت و کشورگشائی می زدند. در ایران به نظر می رسد دولت های مسلمان شرق ایران بیشتر به این بهانه دست یازیده باشند. چه حاجیان سرزمین آنان بودند که برای انجام حج باید از مرکز و غرب ایران گذر می کردند. طرح چنین ادعاهائی در تاریخ ایران بعد از اسلام، گویا از روزگار غزنویان آغاز و تا میانه های روزگار صفویه ادامه یافته است. در این نوشته تلاش شده است روند طرح این ادعاها از سوی دولت های مستقر در شرق ایران در مناسباتشان با دولت های مرکز و غرب ایران در دوره یادشده بررسی شود. از این روی این یک مطالعه طولی و تا اندازه ای مقایسه ایست و سعی می کند چگونگی زنده بودن یک ادعا را در طول چند دوره از تاریخ ایران نشان دهد.

واژگان کلیدی: راه حج، دولت های شرق ایران، توسعه طلبی، جهاد،

The Hajj issue in relations of the governments of East Iranian with Western counterparts (from Ghaznavid to the Safavid)

Maghsod Ali Sadeghi¹

Abstract

Like today, in the last world, expansion of governments usually was part of the require justification for legitimacy. This justification is a pretext and excuse rather than a reflection of all the facts. In those days one of the most important governments pretext for expansion was the religious justification. To spread the Muslim religion and its precepts by holding was usually one of the most important excuses of Muslim governments to increase the power and territory. The duty of Jihad, was the main

¹ - Associate Professor, History Department, university of Tabriz. msadeghi@tabrizu.ac.ir



pretext for the conquest of Muslims in non-Islamic lands. But when some of these governments wanted expansion within the territory of Muslim and against other competitors, Because of the limited use of jihad for campaign in the Dar-al-Islam, attempt to other precepts By holding was their excuse. One of these excuses was trying to help perform the Hajj duty to its own nationals. Since the introduction of the duty was security of way of the pilgrims from Mecca and Medina within their territories, Muslim governments always knew one of his duties with such security. By this excuse, and in fact to justify its expansion in the scope of their neighbors, they would intervene and conquest. Such a thing seems to be pretext of The East Iranian Muslim governments. Because their pilgrims to perform Hajj, must pass through the center and the West of Iran. Raising such claims in the history of Iran in the Islamic period, has started probably from Ghaznavid dynasty and has continued until the middle of the Safavid era. In this article, the process of this claim of the East Iranian Muslim governments, in their relations with the governments of the West and Center of Iran, is being studied.

Key words: The Hajj, the governments of East Iranian, expansionism, Jihad

مقدمه

شرق ایران، با اینکه دیرتر از بیشتر سرزمین های ایرانی به دست مسلمانان افتاد، در زمره نخستین سرزمین های اسلامی است که شاهد شکل گیری دولتهای نیمه مستقل در قلمرو خلافت اسلامی بود. دولت های ایرانی این سامان، با آنکه نوعی استقلال و تشخیص نسبت به دستگاه خلافت داشتند و حتی بسیار می شد که دچار اختلاف ها و درگیری هائی با این دستگاه می شدند، اما همواره خود را دولت هائی اسلامی با رسالت ها و

الزامات یک دولت اسلامی می‌دانستند. در این راه آنها خود را نه تنها ناچار از برپائی و رونق بخشیدن به احکام و شرایع اسلامی در قلمرو خود می‌دانستند بلکه به دلیل موقعیت جغرافیائی قلمروشان، که آنان را در همسایگی سرزمین‌های غیر مسلمان قرار می‌داد، رسالت‌های دیگری را، از جمله دفاع از مرزهای مسلمانان در برابر اقوام غیر مسلمان و فراتر از آن گسترش قلمرو این مرزها به سرزمین‌های شرقی‌تر، نیز بردوش خود می‌دانستند. وظیفه اخیر در چارچوب حکم اسلامی جهاد صورت می‌پذیرفت. این حکم مهم‌ترین محمل و بهانه حکومت‌های شرقی ایران برای کشورگشائی و گسترش قلمرو، به ویژه در نواحی شرقی‌تر همچون هندوستان و ترکستان، بود. همین پدیده اینان را به عنوان حکومت‌های جهادگر، یا به اصطلاح غازی، در جهان اسلام آن روزگار نمایان و پرآوازه می‌کرد. به دلیل همین شرایط، این حکومت‌ها همگی از ویژگی نظامی و سپاهیگری بالائی برخوردار بودند و بدین گونه خواه ناخواه حکومت‌هایی توسعه طلب به شمار می‌رفتند. هرچند روند این توسعه طلبی، همانگونه که اشاره شد، می‌بایست به سوی شرق و سرزمین‌های غیر اسلامی سمت و سو پیدا کند، اما دلایل و زمینه‌های گوناگون، به ویژه نیروی ستهینده و رزمجوی سپاهی که در دست این فرمانروائی‌ها تمرکز می‌یافت و به چیزی کمتر از جنگجویی بسنده نمی‌کرد، در عمل توسعه طلبی آنها را از سرزمین‌های غیر اسلامی در شرق فراتر می‌برد. به تدریج دامنه لشکر کشی‌های این گونه دولت‌ها به درون سرزمین‌های اسلامی، به ویژه سرزمین‌ها و ایالات مرکزی و نیمه غربی ایران نیز کشیده می‌شد. با اینکه این توسعه طلبی‌ها در ذات چنین حکومت‌هایی نهفته بود، اما برای توجیه آن نیاز به محمل‌ها و بهانه‌های موجه، به ویژه محمل‌های شرعی و دینی، نیز داشتند. چه لشکر کشی‌های آنان قاعدتاً باید به جهاد با غیرمسلمانان محدود می‌شد و لشکر کشی در قلمرو خود مسلمانان و جنگیدن با مردمان و حکومت‌های مسلمان جهاد تلقی نمی‌شد. از این روی حکومت‌های شرقی در لشکر کشی به مناطق داخلی ایران، که قلمرو حکومت‌هایی غیر از آنان بود، همواره دستاویزهای دینی مشخصی را پیش می‌کشیدند، که معمولاً بیش از آن که دلیل واقعی جنگ باشد، توجیه زیاده‌خواهی‌های این حکومت‌ها در سرزمین‌های دیگر اسلامی بود. متهم کردن حکومت‌های مسلمان قلمروهای مورد نظر به فسق و فجور،



انحراف، بی دینی یا بد دینی، ناتوانی در برقراری امنیت برای مردمان مسلمان قلمرو خود و چیزهایی مانند این تهمت هائی رایج بود که معمولاً به وسیله حکومت های مسلمان شرق ایران به همتایانشان در مرکز و غرب ایران روا داشته می شد تا راه را برای زیاده خواهی آنان در این قلمرو ها هموارتر کند. در این میان متهم ساختن حکومت های این نواحی به ناتوانی در برقراری امنیت در قلمرو خود و در نتیجه نا امنی راهها برای گذر کاروان های بازرگانی و به ویژه کاروان های حاجیان حرمین شریفین، رواج بیشتری داشت. چه از یک سو به یکی دیگر از احکام مهم اسلامی، یعنی مسئله فریضه حج، مربوط می شد و از سوی دیگر به مسئله ای داخلی برای حکومت های مرکز و غرب ایران محدود نمی شد، زیرا، از دیدگاه حکومت های شرق ایران، حکومت های مرکز و غرب موظف بودند امنیت اتباع آنان را نیز در گذر از این مناطق، به ویژه برای رفتن به حجاز و بجای آوردن حج تأمین کنند. بررسی دلایل واقعی و همه دستاویزهای ظاهری این حکومت ها در لشکر کشی به این سوی جهان اسلام بحثی گسترده است که به مجالی فراخ تر برای پرداختن به آن نیاز دارد. آنچه در اینجا به آن پرداخته می شود تنها یکی از دستاویزهای این حکومت ها در مسیر توسعه طلبی به مناطق مرکزی و غربی ایران است که همان ادعای ناتوانی حکومت های این نواحی برای تأمین امنیت اتباع آنان در مسیر حج و به طور کلی تر اختلال در برپاداشتن فریضه مهم حج در جامعه اسلامی است. در اینجا از جمله گاهی این حکومتها از سوی رقیبان شرقی خود مصداق «صَدَّ عَنْ مَسْجِدِ الْحَرَامِ» (قرآن کریم، آیه ۳۴ سوره انفال و آیه ۲۵ سوره حج) و در شکلی فراگیرتر «صَدَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (قرآن کریم، آیه ۴۵ سوره اعراف، آیه ۱۹ سوره هود، آیه ۲ سوره منافقون و...) معرفی می شدند که براساس قوانین اسلامی، مسلمانان، به ویژه حکومت اسلامی، موظف بودند با چنین قدرت هائی نیز جهاد کنند. در نگاه نخست ممکن است چنین به نظر آید که ادعای تلاش برای گشودن راه حج بیشتر از سوی اوزبکان و در مناسباتشان با صفویان مطرح شده باشد. اما با بررسی دقیق تر منابع، روشن می شود که پیشینه اینگونه ادعاها به اوایل قرن پنجم هجری باز می گردد. از آنجا که همه این ادعاها دارای ماهیتی یگانه و بیشتر برپایه فزونخواهی و توسعه طلبی است، در اینجا تلاش شده است روند کلی این ماجراها در درازای نزدیک به شش سده (سده پنجم تا

یازدهم هجری) بررسی گردد. از آنجا که منابع تاریخی مربوط به این شش سده بسیار فراوان و پرشمار است، تلاش شد تا به اصلی‌ترین منابع هر دوره در پیوند با این موضوع استناد شود.

دوره آغازین: غزنویان در کشاکش با خاندان بویه

پیشینه ادعاهای حکومت‌های شرقی ایران مبنی برگشودن راه حج و با هدف کشورگشائی در بخش‌های مرکزی و غربی ایران، به نظر می‌رسد به روزگار غزنویان بازگردد. پیش از آن در منابع گزارشی مشخص در این باره دیده نمی‌شود. با آنکه پیش از آنان سامانیان و صفاریان نیز کم و بیش نیم‌نگاهی به سرزمین‌های یاد شده داشتند و لشکرکشی‌هایی نیز به این قلمروها انجام دادند، اما گزارشی که نشان‌دهنده ادعای آنان مبنی بر گشودن راه حج برای توجیه لشکرکشی‌هایشان به این مناطق باشد دیده نمی‌شود. غزنویان از همان روزگار محمود، با آنکه مسیر اصلی جهانگشائی‌شان شرق (به ویژه هندوستان) بود به کشورگشائی در غرب قلمرو خود، یعنی نیمه غربی ایران نیز گرایش بسیاری داشتند. در همین راستا بود که محمود لشکرکشی گسترده‌ای را به قلمرو آل بویه در سرزمین‌های مرکزی و شمالی ایران انجام داد. در این زمان تلاش دولت غزنوی بر از میدان‌به‌در کردن رقیب شیعه مذهب خود، خاندان بویه، استوار بود. که علاوه بر نیمه غربی ایران، بر دستگاه خلافت نیز چیرگی داشت. غزنویان در یک بازی چندجانبه هم آل بویه و هم خلافت عباسی را متهم می‌کردند که توان برقراری امنیت در راه حاجیان حرمین را ندارند. مهمترین نشانه این ناامنی را هم تسلط خلفای فاطمی شیعه مذهب مصر بر حرمین شریفین وانمود می‌کردند و به رخ خلیفه عباسی و امیران بوئی می‌کشیدند. برای نمونه در آغاز سال چهارصد و بیست و سه هجری فرستاده‌ای از سوی خلیفه تازه کار عباسی، القائم بامرالله، برای ابلاغ خبر درگذشت خلیفه القادر بالله و جلوس القائم، به بلخ، که آن زمان مسعود در آنجا حضور داشت، آمد. (بیهقی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۴۳۹-۴۵۵) در ضمن مذاکرات درباره شرایط مسعود برای عهد بستن با خلیفه تازه کار، یکی از شرایط مسعود این بود که خلیفه و



خاندان بویه برای گشودن راه حج تلاش بیشتری کنند (بیهقی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۴۴۳) و این اشاره بدان بود که در این زمان فاطمیان بر حجاز و به ویژه حرمین شریفین چیرگی داشتند. افزون بر این از اشارات مسعود در خلال این گفتگوها نیز چنین برمی آید که یکی از اهداف پدرش محمود در لشکرکشی به اصفهان و ری نیز گشودن راه حج بود است: «ما را پدر به ری این کار را ماند» (بیهقی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۴۴۳) یعنی پدرمان ما را در ری برای این کار گذاشت. «و چون وی گذشته شد، اگر ما را حاجتمند نکردندی سوی خراسان بازگشتن به ضرورت، امروز به مصر یا شام بودیمی» (اشاره به قلمرو فاطمیان). «(بیهقی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۴۴۳) اما ناخواسته در خلال همین گفتگو هدف اصلی دولت غزنوی که کشورگشائی و گسترش قلمرو با بهانه گشودن راه حج است نیز آشکارا نمایان می شود: «و لشکر بی اندازه جمع شده است و به زیادت ولایت حاجت است و لشکر را ناچار کار باید. اگر حرمت درگاه خلافت را نبودی، ناچار قصد بغداد کرده آمدی تا راه حج گشاده شدی.» (بیهقی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۴۴۳) در ادامه همین گفتگوها با سفیر خلیفه و در راستای بدنام کردن آنان و امیران بوئی و بازکردن راه خود برای دخالت در امور خلافت بغداد، از روش برخورد آل بویه با فاطمیان و بی عملی آنان در گشودن راه حج گلابه می شود: «و با آل بویه دوستی است و آزار ایشان جُسته نیاید، اما باید که ایشان بیدارتر باشند و جاه حضرت خلافت را به جای خویش باز برند و راه حج را گشاده کنند که مردم ولایت را فرموده آمده است تا کار حج راست کنند چنانکه با سالاری از آن ما بروند و ما اینک حجت گرفتیم و اگر در این باب جهدی نرود، ما جدّ فرمائیم که ایزد، عزّ ذکره، ما را از این بپرسد، که هم حشمت است جانب ما را و هم عُدّت و آلت تمام و لشکر بی اندازه.» (بیهقی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۴۴۳-۴۴۴) البته مسعود غزنوی به علت مشکلات درونی حکومت، به ویژه در سالهای پس از این به خاطر درگیری با نیروی تازه نفس سلجوقیان، نتوانست در عمل گامی برای لشکرکشی و دخالت در قلمرو بوئیان، به بهانه گشودن راه حج، بردارد.

پس از پیروزی سلجوقیان بر غزنویان، بازماندگان این خاندان به فرمانروائی بر بخشهایی از شرق ایران و سرزمین هائی از هندوستان بسنده کردند و با حکمرانی سلجوقیان در بیشتر ایران زمین و سرزمین های پیرامون آن، غزنویان توان و امکانی برای دخالت در

نواحی مرکزی و غربی ایران به هر بهانه، از جمله گشودن راه حج، نداشتند. سلجوقیان نیز از آنجا که خود بر بیشتر سرزمین ایران، به ویژه مرکز و نیمه غربی آن و حتی بغداد، چیره بودند، اینگونه بهانه جوئی‌ها از سویشان منتفی بود. تنها زمانی که می‌توان گمان کرد سلجوقیان برای مداخله در امور مناطق مرکزی و غربی ایران می‌توانسته‌اند گشودن راه حج را بهانه قرار دهند، زمانی است که به تازگی در خراسان بر غزنویان پیروز شده و هنوز به نواحی مرکزی و غربی ایران دست نیافته بودند. منابع سلجوقی گزارشی از چنین ادعائی از سوی سلجوقیان مطرح نمی‌کنند. شاید هم این احتمال نیز منتفی باشد، چه در همین زمان مورد بحث، سلجوقیان به دلیل گرفتاری‌های گوناگون دستگاه خلافت و ناتوانی خاندان بویه، بلافاصله توانستند نواحی مرکزی ایران را نیز فراچنگ آورند و منشور تایید پادشاهی خود از سوی خلیفه را کسب نمایند (ظهیرالدین نیشابوری، ۱۳۳۲: ۱۸؛ راوندی، ۱۳۸۰: ۱۰۵؛ بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۱۰؛ حسینی، ۱۳۸۰: ۵۲) اگر گزارش راوندی از نامه سلجوقیان به خلیفه پس از چیرگی بر مسعود غزنوی درست باشد اینان ضمن اعلام اطاعت از خلیفه، کوششهای خود برای پرداختن به جهاد و به جای آوردن حج را نیز یادآوری کرده‌اند. (راوندی، ۱۳۸۰: ۱۰۳) اما به نظر می‌رسد اشاره به اهتمام به حج از سوی سلجوقیان در این زمان خاص چندان به واقعیت نزدیک نیست واز افزوده‌های راوندی به نامه سلجوقیان به خلیفه عباسی است. چه از یک سو اینان به تازگی وارد قلمرو اسلامی شده بودند و بعید است در این زمان کوتاه فرصت اقامه حج یافته باشند و از سوی دیگر در سلجوقنامه ظهیری که منبع اصلی راوندی در این گزارش و بیشتر گزارش‌های دیگر اوست تنها اشاره به جهاد شده و از حج سخنی به میان نیامده است. (ظهیرالدین نیشابوری، ۱۳۳۲: ۱۷) سلجوقیان البته بعدها در اوج قدرت خود در زمان ملکشاه بر بیشتر نواحی جزیره العرب حتی یمن نیز دست یافتند (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۷۹-۸۰) و در ناحیه حجاز در مسیر کاروانهای حاجیان به مکه و مدینه آثار خیری برای رفاه حال آنان بنیاد نهادند. (ظهیرالدین نیشابوری، ۱۳۳۲: ۳۲؛ راوندی، ۱۳۸۰: ۱۳۱؛ بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۷۹)

خوارزمشاهیان فرمانروایانی دیگر از شرق ایران‌اند که رو به سوی غرب داشتند. با آنکه آنان در این راه درگیری‌های فراوانی با حکومت مرکز و نیمه غربی ایران، سلجوقیان



عراق، و حتی خلافت عباسی داشتند و نیز به ویژه خلیفه عباسی را به کوتاهی در کار جهاد و حفظ ثغور مسلمانان متهم می ساختند (جوینی، ۱۳۲۹ق / ۱۹۱۱ م: ج ۲، ۹۶-۹۷) اما نشانه ای دیده نشده که در این راستا گشودن راه حج را نیز بهانه ساخته باشند. گزارشی نیز مبنی بر اعزام کاروان حج از سوی برخی از خوارزمشاهیان در منابع وجود دارد (جوینی، ۱۳۲۹ق / ۱۹۱۱ م: ج ۲، ۹۶) که تا اندازه ای می تواند اینگونه ادعاها را از سوی آنان منتفی سازد.

پس از خوارزمشاهیان مغولان نیروی دیگری هستند که از شرق وارد ایران شده و رو به سوی غرب داشتند. از آنجا که مغولان در زمان ورود به ایران و حتی روزگارانی پس از گشودن و استقرار در شرق و غرب آن دارای ادیان و عقاید غیر اسلامی بودند طبیعتاً در راه فتوحات خود نمی توانستند بهانه گشودن راه حج را پیش بکشند. هرچند این نکته که آیا آنان پس از اسلام آوردن در ایران و به ویژه در درگیری با مملوکان مصر و شام، که بر حرمین نیز تسلطی داشتند، از چنین بهانه ای بهره برده باشند یا نه، مسأله ای دیگر و درجای خود قابل بررسی است.

دوره میانی: تیموریان در راه تصرف مرده ریگ ایلخانان

جانشینان ایلخانان مغول در ایران زمین، یعنی تیموریان، در این زمینه وضعیتی دیگرگونه داشتند. اینان، هرچند ادعای خویشاوندی با مغولان می کردند، در زمان آغاز کشورگشائی های خود در ایران سالها بود که اسلام را پذیرفته بودند و اتفاقاً به کشورگشائی های خود، چه در سرزمین های اسلامی و چه در سرزمین های غیر مسلمان، جنبه ای کاملاً دینی داده بودند. تیمور بنیانگذار این خاندان، به توجیحات دینی برای همه کارهایش، حتی جنایات سهمگینش، بسیار پایبند بود. برای کشورگشائی هایش در سرزمین های غیرمسلمان، همچون روسیه، هندوستان و برخی از مناطق غیرمسلمان آسیای میانه، امر جهاد برای گسترش اسلام را بهانه می ساخت. (یزدی، ۱۳۳۶: ج ۱، ۲۹۱-۲۹۳) اما در لشکر کشی های چندگانه خود به ایران زمین برای تصاحب مرده ریگ ایلخانان و حتی برخی دیگر از مناطق اسلامی، همواره یکی از بهانه هایش نا امنی راه حج بود. از جمله در سال ۷۸۸ هـ، که در آغاز لشکرکشی سه ساله خود به ایران (۷۸۷-۷۹۰ هـ) بود، زمانی که در مازندران به سر می برد و به دنبال بهانه ای برای لشکرکشی در سرزمین های مرکزی ایران

بود، نا امنی کاروانهای حج در ایالت لرستان را پیش کشید و به این سرزمین ها یورش آورد. (یزدی، ۱۳۳۶: ج ۱، ۲۸۸) او حتی در نامه های خود به فرمانروایان دیگر سرزمین های اسلامی، از جمله سلطان بایزید اول پادشاه عثمانی، نیز همین بهانه ها را برای توجیه یورش های سهمگین خود به قسمت های مختلف ایران بیان کرده است. (مؤید ثابتی، ۱۳۴۶: ۳۱۶) شگفت اینکه تیمور حتی برای توجیه کشورگشائی های خود در سرزمین های مسلمان خارج از ایران نیز گاه از این بهانه بهره برده است. برای نمونه در لشکرکشی سه ساله خود به ایران زمین، هنگامی که در حدود سال ۷۸۹ه در نزدیکی نخجوان حضور داشت، برای سرکوب برخی از گروههای ترکمانان آناتولی به رهبری قرامحمد ترکمان در ناحیه بایزید (آیدین) و اونیک، مهم ترین بهانه اش این بود که: « در این اثنا به مسامح علیّه رسانیدند که ترکمانان دست تعدی و طغیان به ایدای مسلمانان دراز کرده، قافله حجاز و دیگر کاروانیان را متعرض می شوند و هیچ کس به امن و سلامت از آن راهها گذر نمی تواند کرد.» (یزدی، ج ۱، صص ۳۰۲-۳۰۳).

پس از مرگ تیمور، قلمرو بزرگی که او بدست آورده بود به سرعت تجزیه شد و نیمه غربی ایران به دست سلسله های ترکمان قراقویونلو و آق قویونلو افتاد و باز عملاً خاندان تیموری به خاندانی مستقر در شرق ایران تبدیل شد با کارکردها و جایگاهی تا اندازه ای مشابه دیگر دولت های شرق ایران پیش از خود. اینان دیگر همچون نیای خود توان چندانی برای مداخله در نواحی مرکزی و غربی ایران، به استثنای مواردی اندک، نداشتند. اما به هر روی به عنوان فرمانروایان مسلمان قلمرو خود می بایست در تامین امنیت کاروان های حج از قلمرو خود به سوی مناطق مرکزی و غربی ایران کوشا بوده باشند. و احتمالاً باز یکی از مسائلی که در مناسبات آنان با فرمانروایان بخشهای اخیر ایران سایه می افکنده است همین مساله بوده است. گویا فرمانروایان بخشهای غربی ایران نیز برای عدم درگیری و دور بودن از تهمت های فرمانروایان شرقی (تیموریان)، مبنی بر بسته بودن یا نا امن بودن راه حج حاجیان شرقی در قلمروشان، دست به کارهایی می زده اند. از جمله یعقوب آق



قویونلو در سال ۸۹۱ ه ضمن دستور «تجهیز محمل مبارک»^۱ برای حج سال آینده، تاکید داشت که فرمانی ویژه در این زمینه برای مردمان خراسان و مازندران، که در قلمرو تیموریان قرار داشتند، صادر گردد. این فرمان به قلم فضل الله بن روزبهان خنجی است و خوشبختانه عیناً در تاریخ عالم آرای امینی او برجای مانده و در آن به ویژه بر تامین امنیت و وسایل رفاه حاجیان خراسان و مازندران، که از قلمرو او می گذشته اند، تاکید شده است. (خنجی، عالم آرای امینی، ۱۳۸۲: ۲۲۲-۲۲۳) گویا مسأله راه حج تا اواخر دوره تیموریان نیز همچنان میان آنان و فرمانروایان بخش مرکزی و غربی ایران مطرح بوده است. اگر نامه شاه اسماعیل به یکی از فرمانروایان شرق ایران، آنگونه که دکتر عبدالحسین نوائی حدس زده اند، در پاسخ نامه ای از سلطان حسین بایقرا باشد، به نظر می رسد این سلطان گورکانی نیز از نا امنی راه حج در قلمرو شاه اسماعیل (راست یا دروغ) گله مند بوده است. نوائی، ۱۳۴۷: ۵۱) اما پاره ای منابع دیگر این نامه را در پاسخ به نامه شیبک خان ازبک می دانند. (قمی، ۱۳۵۹: ج ۱، ۱۰۶-۱۰۸)

دوره پایانی: اوزبکان در برابر صفویان

نقطه اوج چنین ادعاهائی از سوی دولت های شرقی ایران از جانب دولت اوزبکان و در روزگار فرمانروائی صفویان بر ایران مطرح گردید. اوزبکان از همان نخستین سالهای چیرگی بر ماوراء النهر و همسایگی با صفویان، همواره یکی از بهانه هایشان برای دست اندازی بر قسمت های شرقی ایران مسأله نا امنی راه حج در قلمرو صفویان برای حاجیان ماوراءالنهری بود. به نظر می رسد پاره ای عالمان درباری در تلقین چنین ادعاهائی به آنان مؤثر بوده اند. از همه آنان مؤثرتر فضل الله بن روزبهان خنجی است که دشمنی عمیق و دیرین نسبت به صفویان داشت و از هر ابزاری برای تحریک اوزبکان و دیگر حکومتها همسایه ایران برای هجوم به ایران بهره می برد. او در آثار متعدد خود به روشهای

^۱ - منظور از آن محملی ویژه است که به طور سنتی برای کاروان حاجیان یک قلمرو سیاسی بسته می شد، در این باره رک فضل الله بن روزبهان خنجی (۱۳۶۲)، سلوک الملوک، تصحیح محمدعلی موحد، تهران، خوارزمی، صص ۳۶۴-۳۶۵.

گوناگون با در پیش کشیدن مسأله حج و وظایف خلیفه و سلطان در برپاداشتن آن، لزوم اقدام اوزبکان برای تصرف ایران و گشودن راه حج را یادآور شده است. او از یک سو از جنبه نظری در کتاب سلوک الملوک، که به نام عبیدالله خان اوزبک نوشت، وظایف سلطان در رهبری حاجیان به حرمین یا دست کم تعیین امیرالحاج از سوی خود برای این کار را به تفصیل گوشزد می‌کند (خنجی، ۱۳۶۲: ۳۶۳-۳۶۴) و آنگاه به وظیفه سلطان برای تدارک محمل حج در هر سال و فرستادن این محمل به همراه کاروان حاجیان قلمرو خود به حرمین به عنوان نماد توجه و اهتمام به برپاداشتن حج اشاره می‌کند و پیشنهاد دیرینه این سنت در حکومت‌های اسلامی را یادآور می‌شود. (خنجی، ۱۳۶۲: ۳۶۴-۳۶۵، خیراندیش، ۱۳۸۵: ۵۹۵-۵۹۶) او در اثر دیگر خود، مهمان نامه بخارا، که در روزگار شیبک خان اوزبک و به نام او نگارش یافت، پا را از این فراتر گذاشت و عملاً و آشکارا خان اوزبک را برانگیخت تا، به بهانه گشودن راه حج، به قلمرو صفویان لشکرکشی کند. در همین راستا او در گزارش تکاپوهای نظامی این فرمانروای اوزبک در آغاز کار و پیش از توجه به ایران، یعنی زمانی که شیبک خان در حدود ۹۱۴هـ درگیر نبردهای گسترده و پیروزمندانه‌ای با قزاق‌ها در نواحی دشت قبیچاق در جنوب روسیه امروزی بود، از فرصت استفاده کرده و ضمن توصیف نبردهای خان اوزبک، به او تلقین می‌کند که پس از این پیروزی‌ها بهتر است ایران را تصرف کند تا پس از فتح آنجا بتواند به سوی مکه و مدینه روی آورد. او این مضمون را در لابلای اشعار مدحی خود درباره شیبک خان مطرح می‌کند:

نه که تنها قزاق می‌گیرد سال دیگر عراق^۱ می‌گیرد
 چون که لشکر ز دشت^۲ باز آرد روی همت سوی حجاز آرد
 صرف گنج و خزینه کند جای در مکه و مدینه کند
 خان شیبان امام عالم باد دشمنش از همه جهان کم باد (خنجی، ۱۳۴۱: ۲۲۶)

^۱ - در اینجا منظور از عراق به طور کلی نیمه غربی ایران است که در آغاز کار صفویان بیشتر قلمرو آنان را تشکیل می‌داد، در برابر خراسان که نیمه شرقی را می‌گفتند.

^۲ - منظور دشت قبیچاق است.



و در جای دیگر در گزارش همین ماجراها باز از فرصت بهره می جوید و سخن خود را اینگونه پیش می برد:

چو اولجه^۱ ز قوم قزاق آوری دگر رو به ملک عراق آوری
 ز مشرق چو آئی به آئین حرب چو خورشید خواهی شدن تا به غرب
 اگر ملک تو مشرق و مغرب است ولی منزلت مکه و یثرب است (خنجی، ۱۳۴۱):

(۲۲۶)

افزون بر این، آنگونه که امینی هروی نیز به درستی یادآور شده است، پیروهای برق آسای شیبک خان در ماوراءالنهر و خراسان، در نبود قدرتی فائق در این سرزمینها، نیز در ابراز اینگونه ادعاهای بلندپروازانه مؤثر بوده است: «در اندک فرصتی او را فتوحات کلیه روی نموده، همواره عَلم خیال در مکه و مدینه می افراشت و تخم اندیشه در زمین مصر و شام می کاشت» (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۳۸)

شیبک خان اوزبک همچنین بی میل نبود، همچنانکه سال ها بعد سلطان سلیم عثمانی پس از فروپاشی ممالیک مصر و شام و بقایای خاندان عباسی در مصر خود را خلیفه خواند، ادعای خلافت کند. البته سلیم به دنبال این ماجراها و به طور طبیعی خود را متولی امر حج در جهان اسلام نیز معرفی کرد و عنوان خادم الحرمین الشریفین نیز بر خود نهاد، چه باتوجه به تسلط او بر جزیره العرب دور از انتظار نبود. (نوائی، ۱۳۴۷: ۲۸۰) اما اینکه خان اوزبک در آن سوی شرق اسلامی ادعای خلافت و به تبع آن تصدی امر حج کند بیشتر تحت تأثیر کسانی همچون فضل الله بن روزبهان خنجی است که در آثار خود در تحریک او به چنین ادعائی کاملاً مؤثر بودند. خنجی در مهمان نامه بخارا در بسیاری جاها از شیبک خان با عنوان خلیفة الرحمان یاد می کند و سپس در سلوک الملوک نیز، که در زمان جانشین شیبک خان نوشته شد، فصلی را در توجیه امکان خلافت غیر عرب، از جمله ترکان، اختصاص می دهد که نشانگر تلاش های گسترده او در راه توجیه ادعای خلافت اوزبکان است (خنجی، ۱۳۶۲: ۷۸ - ۷۹) خان اوزبک نیز به دنبال همین تلقین ها در یکی از نامه هایش

^۱ - الجه و اولجه به معنای غنیمت جنگی است.

به شاه اسماعیل صفوی، که گویا در نزدیکی های سال ۹۱۶ ه نوشته شده است، ضمن همه ادعاهای بزرگ و کوچک خود، ادعای خلافت نیز کرده است: «... و صدای امامت و ندای خلافت از هائف غیب به ما رسیده...» (نوائی، ۱۳۴۷: ۸۱) بدین ترتیب او بیش از دیگر حاکمان پیش از خود در شرق ایران می توانست مدعی گشایش و امنیت راه حج باشد.

با چنین مقدماتی می توان حدس زد که خان تازه نفس و فرونخواه اوزبک تا چه مایه در اثر سخنان کسانی چون خنجی و پیروزی های درخشان خود در آغاز کار، برای هجوم به ایران صفوی پراگیزه شده باشد. اگر گزارش عالم آرای شاه اسماعیل، که عمدتاً روایاتش آمیخته به داستان و افسانه است، درست باشد به نظر می رسد خان شیبانی حتی پیش از مطرح کردن اینگونه مسائل در مناسباتش با صفویان، در مراودات خود با باقیمانده تیموریان در خراسان پس از درگذشت سلطان حسین بایقرا، نیز گاهی اهتمام خود به گشودن راه حج و روی آوردن به حرمین را، هرچند با زبانی دوستانه، نمایان کرده است. (عالم آرای شاه اسماعیل، ۱۳۴۹: ۲۹۴) اما اصل ماجرا از زمانی آغاز شد که خان اوزبک با برانداختن بقایای تیموریان در ماوراءالنهر و خراسان عملاً با دولت شیعه مذهب و تازه نفس صفوی، به رهبری شاه اسماعیل، همسایه شد. بدین گونه راه برای فرونخواهی های او هموارتر شد. چه در اینجا با صفویان، علاوه بر رقابت سیاسی، اختلاف مذهبی نیز داشت. گویا اندکی پیش از سال ۹۱۶ ه، شییک خان در نامه ای به شاه اسماعیل در توجیه درازدستی های خود به خراسان و فرونخواهی های آینده خود، عمده ترین بهانه ای را که مطرح کرده، گشودن راه حج بوده است. متأسفانه اصل این نامه و پاسخ شاه اسماعیل به آن برجای نمانده است اما چکیده مضمون هردو نامه در منابع عصر صفوی به چشم می خورد. آنچه بیش از هر چیز در نامه شییک خان توجه مورخان صفوی را به خود جلب کرده است همین ادعای او مبنی بر گشودن راه حج است که ضمناً با بیٹی نیز آن را تکمیل کرده بود:



ما راطمع به ملک عراق^۱ خراب نیست گر مکه و مدینه نگیرم حساب نیست از پاسخ شاه اسماعیل نیز تنها این یک بیت باقیمانده است که باز پاسخ به رجزخوانی های خان اوزبک در مسأله مورد بحث است:

هرکس به جان غلام علی بوتراب نیست صد مکه و مدینه بگیرد حساب نیست (روملو، ۱۳۸۴: ج ۲، ۱۰۴۰)

این نامه نگاری ها همچنان ادامه یافت. خوشبختانه متن دو نمونه از این نامه ها در متون تاریخی و مجموعه های منشآت روزگار صفوی برجای مانده است. برپایه یکی از همین نامه ها گویا در اوایل سال ۹۱۶ه شیبک خان در نامه ای سراپا توهین و آمیخته با خودبزرگ بینی های دور از واقع، به شاه اسماعیل اخطار می کند که راه های حج را آماده کند تا او و سپاهیان او (از راه ایران) به حج رهسپار شوند: «دیگر آنکه چون زیارت مکه معظمه زاده‌الله شرفاً و تعظیماً رکنی از ارکان اسلام است و فرض بر همه مسلمانان، باید که تمامی راههایی که متعلق به کعبه معظمه است ساخته و پرداخته آید که عساکر نصرت مآثر داعیه نموده اند که به زیارت مشرف شوند» (نوائی، ۱۳۴۷: ۸۲) اصل پاسخی که شاه اسماعیل به این نامه داده است متأسفانه در دست نیست اما مضمون آن از نامه دیگر شاه اسماعیل، که به نظر می رسد در هنگامه محاصره شیبک خان در مرو نوشته است، روشن می گردد. «سابقاً تو به ما نوشته بودی که عزم گزاردن حج اسلام در خاطر رسوخ تمام یافته، عن قریب جهت امضاء آن عزیمت متوجه عراق و آذربایجان خواهیم گشت و ما در جواب مرقوم اقلام اهتمام گردانیده بودیم که ما نیز خیال طواف مرقد امام فوق البشر علی بن موسی الرضا، علیه التحیه و الثنا داریم و علی اسرع الحال همت بر توجه آن صوب می گماریم و چون وعده تو به وفا نرسید ما به مقتضای حدیث روح افزای العهده دین عمل نموده، لوای جهانگشای به جانب مشهد مقدسه برافراختیم» (نوائی، ۱۳۴۷: ۸۷) البته به نظر می رسد این نامه در آستانه نبرد معروف مرو میان شاه اسماعیل و شیبک خان نوشته شده

^۱ - در اینجا منظور از عراق به طور کلی نیمه غربی ایران است که در آغاز کار صفویان بیشتر قلمرو آنان را تشکیل می داد، در برابر خراسان که نیمه شرقی را می گفتند.

باشد. در آن شاه اسماعیل به خان اوزبک یادآوری می‌کند که او اکنون طبق وعده خود تا نزدیکی مرو آمده، اما خان به استقبال او نیامده است. این اشاره بدان است که خان اوزبک، که پیش از آن لاف و گزافی فراوان در برابر شاه اسماعیل می‌زد، پس از حرکت شاه اسماعیل به سوی خراسان، به شتاب خود را از هرات به مرو رساند، در قلعه آن متحصن شد و از نبرد رویاروی با شاه اسماعیل خودداری کرد. (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۳۱-۳۳۲، قمی ۱۳۵۹: ج ۱، ۱۰۹) این نامه در واقع نوعی فریب‌جنگی بود تا خان اوزبک از قلعه بیرون آورده شود. چه در آن شاه اسماعیل اشاره می‌کند که چون خان اوزبک از قلعه مرو بیرون نیامده و به اصطلاح شرایط مهمانداری! را رعایت نکرده است، او نیز عجلتاً از مرو بازمی‌گردد و در آغاز بهار آینده آماده نبرد خواهد بود. (نوائی، ۱۳۴۷: ۸۷-۸۸) این بخشی از همان برنامه‌ای است که مورخان صفوی از آن به عنوان عقب‌نشینی ساختگی شاه اسماعیل از کنار قلعه مرو برای بیرون کشیدن شیبک خان یاد می‌کنند. (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۳۵-۳۳۹، روملو، ۱۳۸۴: ج ۲، ۱۰۵۰، قمی، ۱۳۵۹: ج ۱، ۱۱۰-۱۱۱) به دنبال آن خان مغرور و از همه جا بی‌خبر اوزبک، که امر بر او مشتبه شده بود، برای تعقیب لشکریان صفوی از قلعه مرو بیرون آمد و در نزدیکی آبادی محمودی به دام سپاه آماده صفوی افتاد. بخش بزرگی از سپاهیان و از جمله خود او کشته شدند و سر پر شور و شر او از تن جدا و به حضور شاه اسماعیل آورده شد. ماجراهای بعدی این سر خود داستانی دیگر است. (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۳۹-۳۴۶) بدین ترتیب لاف و گزاف‌های خان اوزبک مبنی بر گشودن راه حج و رسیدن به مکه و مدینه از سر او بیرون رفت.

جانشینان شیبک خان نیز در هنگام درگیری با صفویان بی‌میل نبودند تا همچون او ادعای گشودن راه حج به وسیله تسخیر قلمرو صفویان را مطرح کنند. البته هیچ‌یک از آنان با شدت و سرسختی شیبک خان چنین مسأله‌ای را مطرح نکردند. این واقعیت شاید ناشی از آشکار شدن عمق بیهوده‌گوئی‌ها و خودبزرگ‌بینی‌های شیبک خان برای همگان و به ویژه جانشینانش در این ماجرا باشد. عبیدالله خان اوزبک، که پس از شیبک خان به فرمانروائی اوزبکان رسید در زمان شاه اسماعیل جسارت چندانی برای تجاوز به قلمرو صفویان نداشت. اما با روی کار آمدن شاه تهماسب نوجوان و درگیری‌ها و اختلاف



های قزلباشان در دهه نخست پادشاهی او، این خان اوزبک نیز انگیزه ای برای دست اندازی به مناطق شرقی قلمرو صفویان بدست آورد. گویا در همین هنگام است که او نیز، هرچند تلویحاً، ادعای گشودن راه حج را مطرح می کند. با آنکه این ادعا در تاریخ های رسمی آن روزگار بازتاب نیافته است، اما یکی از تذکره نویسان معاصر عبیدالله آشکارا این تمایل او را گزارش کرده است. نثاری بخاری، نویسنده تذکره مذکور احباب، که در قلمرو اوزبکان می زیسته و تذکره ادبی اش را نیز در همانجا نوشته است، در شرح احوال عبیدالله خان و اشغال هرات به دست او در ۹۳۶ ه، به علاقه خان اوزبک به تسخیر عراق برای رفتن به مکه و مدینه اشاره می کند. از اشاره او به خوبی پیداست که این خان اوزبک چندان جسارتی برای طرح صریح چنین ادعای نداشته و به گفته نثاری «نهفته» چنین خیالی را در سر می پرورده است. گزارش ادیبانه نثاری ضمناً آکنده از اصطلاحات موسیقائی است که مناسب همین حال بوده اند: «با وجود آنکه سلاطین همه آرزوی حکومت هری داشته اند، طبع همایونش [طبع عبیدالله خان] نهفته قصد صفاهان^۱ و عراق^۲ می نمود. گویا مقصودش آن بود که دفع مخالف^۳ کرده و در مقام حسینی کوچک و بزرگ^۴، عشاق^۵ را به نوا^۶ رسانیده، به طواف کعبه معظمه و زیارت مدینه مکرمه - زادهالله تعالی تعظیماً و تکریماً - مشرف گردد. چنان که این بیت شریف ناطق این معنی است:

چگونه دل نکشد جانب حجاز مرا بدین سبب که به سوی حجازم^۷ آهنگ است
(نثاری بخاری، ۱۳۷۷: ۲۰)

^۱ - ضمن اینکه اشاره به قلمرو صفویان است ایهامی به یکی از گوشه های موسیقی ایرانی، به نام اصفهان، نیز می باشد.

^۲ - ایضاً رجوع به یادداشت پیشین.

^۳ - ضمن اینکه اشاره ای است به خاندان صفوی، به عنوان مخالفان دولت اوزبک، ایهامی به یکی از اصطلاحات موسیقی ایرانی نیز می باشد.

^۴ - حسینی کوچک و حسینی بزرگ نیز از جمله گوشه های موسیقی ایرانی است.

^۵ - ضمن اینکه اشاره به مشتاقان زیارت بیت الله الحرام دارد، عشاق نام یکی از گوشه های موسیقی ایرانی نیز می باشد.

^۶ - نوا از جمله گوشه های موسیقی ایرانی است.

^۷ حجاز نیز از جمله گوشه های موسیقی ایرانی است.

این خان اوزبک نیز، همچون خان پیشین خویش، توفیقی در گشودن قلمرو صفویان نداشت و تنها توانست یورش هائی هر از گاهی در خراسان انجام دهد و آنگاه که آوازه لشکر کشی شاه نوجوان صفوی به خراسان را می شنید، پیش از رسیدن سپاهیان ایران، به شتاب هرچه تمام تر خراسان را به سوی ماوراءالنهر ترک می کرد. (غفاری قزوینی، ۱۳۴۲: ۲۸۵، ۲۹۲، عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹: ۸۶-۸۷ و ۶۵-۶۶) برخی جانشینان او نیز، باز همچنان نهفته، گاه چنین ادعاهائی را مطرح کرده اند. از جمله در این باره می توان از براق خان پسر سونجک خان بن ابوالخیرخان که پس از مرگ عبداللطیف خان در ۹۵۹ ه به حکومت رسید (نوائی، ۱۳۵۰: ۳۱۳) یاد کرد. او که با دربار عثمانی علیه ایران سر و سری داشت، از یکی از نامه هایش به سلطان سلیمان قانونی، فرمانروای عثمانی، چنین بر می آید که سلیمان پیشتر در راستای تقویت او برای یورش به قلمرو صفویان تعدادی توپ و ضربزن^۱ و سیصد تن ینی چری فرستاده بوده است. (نوائی، ۱۳۵۰: ۳۱۴-۳۱۵) براق خان نیز در دو نامه خود به سلیمان، ضمن نشان دادن وفاداری خود به سلطان عثمانی، به او قول داده است که به ایران حمله کند. او نیز همچون پیشینیانش، یکی از اصلی ترین اهداف خود برای تجاوز به ایران را گشودن راه حج وانمود می کند: «..... به قوت بازوی عنایت الهی.... راه مکه معظمه و مدینه مکرمه را، شرفهماالله تعظیماً و تکریماً، مفتوح گردانیده، موانع مفسدان و مشرکان را که سد آن راه اند رفع سازد.» (نوائی، ۱۳۵۰: ۳۱۷) البته این اظهارات بیشتر کاربرد سیاسی داشته وگرنه آنگونه که منابع تاریخی، حتی آن دسته که در قلمرو خود اوزبکان نوشته شده است، نشان می دهند حاجیان قلمرو اوزبکان در دوره مورد بحث، مگر در زمانه درگیری های شدید نظامی میان صفویان و اوزبکان، آزادانه از ایران برای انجام مناسک حج به حجاز رهسپار می شده اند. از جمله در بسیاری از گزارش های نثاری بخاری می توان این واقعیت را دید. (نثاری بخاری، ۱۳۷۷: ۱۹۴، ۲۱۸، ۲۳۳، ۲۷۳) ناگفته نباید گذاشت که برخی از حاجیان قلمرو اوزبک نیز از راه هندوستان و مسیر دریائی به سفر حج می رفتند. اینان بیشتر رجال سیاسی، علمی و دینی بودند که گذارشان به هندوستان و دربار

^۱ - نوعی توپ جنگی کوچک است.



گورکانیان هند می افتاد. وگرنه هندوستان راه عمومی و مناسبی برای حاجیان قلمرو اوزبک نبود. (نثاری بخاری، ۱۳۷۷: ۲۶۸۲۷۳) در زمانه آرامش در روابط دو طرف، حاجیان قلمرو اوزبک، حتی بزرگان آن دولت، نه تنها به آسانی و آزادانه از راه ایران به حج می رفته اند، بلکه حتی گاه از سوی صفویان مورد احترام و مهربانی نیز قرار می گرفته اند. چنانکه یک نمونه را در دوره شاه تهماسب عبدی بیگ شیرازی گزارش می کند و نمونه های فراوان دیگری را پس از آن در روزگار شاه عباس و جانشینانش در منابع تاریخی می توان دید. عبدی بیگ در حوادث ۲-۹۷۱ ه از جمله اینگونه گزارش می کند: «و در این سال از وجوه و اعیان طایفه ازبکیه ماوراءالنهر به عزیمت حج به عراق عجم آمده، به عنایت و شفقت شاهی ملحوظ گشته، به حجاز رفتند.» (عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹: ص ۱۲۲)

ماجرای بهانه گشودن راه حج در مناسبات اوزبکان و صفویان، در دوره شاه محمد خدابنده، پدر شاه عباس، نیز دیده می شود. عبدالله خان، حاکم مقتدر اوزبک در دوره مورد بحث، در مناسبات خود با دو دولت بزرگ و سنی مذهب تیموریان هند و عثمانی ها کوشش می کرد با بهانه گشودن راه حج به وسیله حمله به ایران، دولت های یادشده را در این راستا با خود همسو کند. او از یک سو در مناسبات خود با گورکانیان هند یکی از دلایل خود برای حمله به ایران را مشکلات حاجیان اوزبک برای رفتن به حج از راه ایران عنوان می کند. جالب اینجاست که اکبر نیز برای رفع این گونه بهانه های عبدالله خان، به او اعلام می کند که با فتح گجرات به وسیله دولت تیموری، راهی جدید برای حاجیان اوزبک باز شده است و آنها می توانند از این مسیر به حج بروند. (ریاض الاسلام، ص ۹۲، ۹۴) عبدالله خان از سوی دیگر و با شدتی بیشتر همین دستاویز را در مناسباتش با عثمانیان به کار می برد. چه عثمانیان، برخلاف تیموریان هند، در موقعیت مورد بحث به شدت پذیرای این گونه مسائل، که می توانست دولت صفویه را هرچه ضعیف تر کند، بودند. آنگونه که از نامه وزیر اعظم عثمانی، جراح محمد پاشا، به عبدالله خان اوزبک بر می آید، خان اوزبک گویا در زمان برتخت نشستن سلطان مراد سوم، که همزمان است با پادشاهی شاه محمد خدابنده در ایران، و شاید برای تبریک برتخت نشستن او، نامه ای به سلطان عثمانی نوشته و در آن از جمله کارهای خیر خود را که به سلطان عثمانی گوشزد کرده است گشایش راه بیت الله

الحرام برای طالبان ماوراءالنهری بوده است. (نوائی، ۱۳۵۲-۱۳۵۷: ج ۲، ۶۴) گشودن راه بیت الله از سوی خان اوزبک، اشاره به لشکرکشی های او به خراسان و تصرف بخش هایی از آن در روزگار محمد خدابنده است. با روی کار آمدن شاه عباس اول ادعاهای عبدالله خان اوزبک همچنان ادامه یافت. خان اوزبک در نامه ای دیگر به همین سلطان عثمانی، که خوشبختانه متن آن برجای مانده و احتمالاً در اوایل دوره شاه عباس نوشته شده است، باز به تفصیل تلاش های خود برای گشودن راه حج برای حاجیان ماوراءالنهری در قلمرو صفویان، یا به گفته خود او «قزلباش اوباش»، را یادآور می شود. (نوائی، ۱۳۵۲-۱۳۵۷: ج ۲، ۴۸) جالب اینجاست که او در همین نامه حتی لشکرکشی های خود به مناطقی همچون خوارزم، که در قلمرو صفویان نیست و بخشی دیگر از هم قبیلگان اوزبک او برآن فرمان می رانند که همچون او سنی مذهب نیز می باشند، را نیز با بهانه گشودن راه حج توجیه می کند: «مدت متمادی است که جمعی از اشرار خوارزم، به سان سرخ سران^۱ سیاه روی، سدّ راه زائران و تاجران شده، دست تعدی بر زائران آن ارض اقدس و ولای مقدس دراز کرده...» (نوائی، ۱۳۵۲-۱۳۵۷: ج ۲، ۴۸) اما از سوی دیگر اوزبکان هنگامی که شاه عباس اول را از همان آغاز کار، برخلاف پدر ناتوانش، مرد عمل دیدند، به جای رجزخوانی های مرسوم پیشینیان، تلاش کردند تا از راه مذاکره، از یک سو مناطقی از قلمرو صفویان را که گشوده بودند حفظ کنند و از سوی دیگر از صفویان با مسالمت بخواهند تا اجازه سفر حاجیان ماوراءالنهری از راه ایران را بدهند. به گونه ای که به گفته افوشته ای نطنزی، عبدالمؤمن خان اوزبک، که تا پیش از لشکرکشی شاه عباس به خراسان در اوایل پادشاهی، اینگونه وانمود می کرد که قصد دارد، همچون تیمور گورکان، با تسخیر خراسان به عراق عجم و از آن سوی به شام و مصر و حجاز و یمن لشکر کشد، همین که خبر نزدیک شدن سپاه صفوی به خراسان را شنید، آنچنان دچار ترس شد که به شتاب درخواست صلح و سازش نمود. (افوشته ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۴۲۲-۴۲۳) بدین گونه که در حدود سال هزار هجری، هنگامی که شاه عباس برای بیرون راندن اوزبکان از خراسان روانه آن سامان بود،

^۱ - اصطلاحی است برابر قزلباش که در متون عثمانی و اوزبک به فراوانی به کار رفته است.



عبدال مؤمن خان اوزبک، که از سوی پدرش عبدالله خان در خراسان حضور داشت، در نامه ای به شاه عباس درخواست صلح و آشتی کرده و از جمله دلایل صلح جوئی خود را رفاه حال مسافران بیت الله الحرام اعلام نمود: «و چون در زمان سلطان حسین میرزا^۱ و اوزن حسن و پدران آن سلطنت دستگاه^۲ رفت و آمد به نوعی بوده است که تجار و مترددین به خاطر جمع به خانه مبارکه کعبه، زاده الله شرفاً رفت و آمد می نموده اند، اکنون در زمان دولت ما و آن سلطنت پناه طریق آن است که همان شیوه مرضیه مرعی باشد تا عازمان حرم محترم و تجار بلاد بلاکراه در مهد امن و امان آسوده حال باشند.» (افوخته ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۴۱۶)

شاه عباس نیز که به خوبی از نیت خان اوزبک و توان نظامی او آگاه بود، زیرکانه برقراری صلح میان دو طرف و به دنبال آن امنیت گذار حاجیان ماوراءالنهری از قلمرو ایران را منوط به عقب نشینی خان اوزبک از خراسان کرد: «اگر در مقام دوستی و مصالحه اند لایق آن است که از خراسان دست بازگرفته، به دستور زمان ایشان^۳ خراسان داخل ممالک محروسه ما و ماوراءالنهر بدیشان [اوزبکان] متعلق بوده باشد، فیما بین همایون ما و آن سلطنت پناه نیز به همان طریق و قاعده اتحاد قرار یافته، کدورت و نزاع به صلح و صلاح مبدل شود تا خلایق و عبادالله در مهد امن و امان بوده، از روی فراغ خاطر تجار و مترددین آمد شد نموده، زائران و عاکفان کعبه معظمه به زیارت بیت الله الحرام و مدینه سیدالانام مشرف گشته، ثواب آن به روزگار فرخنده آثار همایون ما و آن سلطنت پناه عاید گردد که دنیای فانی کرامند آن نمی کند که به جهت سلطنت دوروزه دنیای بی بقا، در مقام آزار و اضرار مسلمانان و کافه خلایق ما و ایشان درآئیم.» (افوخته ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۴۱۹) با این همه چند سال پس از این، در سال ۱۰۰۴ هـ، هنگامی که میرقلبا با کولکلتاش، حاکم دست نشاندۀ عبدالله خان اوزبک در هرات، با فرستادن سفیری به قزوین خواستار اجازه شاه عباس به حاجیان ماوراءالنهری برای گذر از ایران شد، شاه صفوی، آنگونه که اسکندر بیگ منشی، تاریخنگار رسمی شاه عباس، وانمود می کند، ظاهراً بدون قید و شرط های پیشین «به میر

^۱ - منظور سلطان حسین بایقراست.

^۲ - منظور پدران شاه عباس است.

^۳ - یعنی به روش پادشاهان پیشین یادشده در نامه عبدال مؤمن خان.

قلبابا کوکلتاش منشور عنایت و التفات در قلم آمده درباب رخصت حج اوزبکیه ماوراءالنهر حسب المسئول حکم جهانمطاع عزّ اصدار یافت.» (منشی ترکمان، ۱۳۷۷: ج ۲، ۸۱۷) اما از لابلای اسناد رسمی برجای مانده از مناسبات دو طرف چنین برمی آید که پادشاه صفوی چندان هم به رایگان « رخصت حج اوزبکیه ماوراءالنهر » را نداده است. ماجرا از این قرار بوده که پیش از این در جریان تصرف هرات بدست عبدالله خان اوزبک، دو تن از موسیقیدانان دربار شاه عباس در هرات در زمان ولیعهدی، به نام های آهو و آهوره، به دست اوزبکان افتاده و به هرات برده شده اند. اکنون که کوکلتاش، دست نشانده خان اوزبک در هرات، درخواست اجازه عبور حاجیان ماوراءالنهری را کرده، شاه عباس نیز فرصت را غنیمت شمرده و با فرستادن نامه و سفیری به دربار عبدالله خان و یادآوری درخواست اخیر قلبابا، ضمن موافقت با آن، گویا این موافقت را مشروط به بازگرداندن آهو و آهوره به ایران کرده است. (نوائی، ۱۳۵۲-۱۳۵۷: ج ۱، ۱۸۰-۱۸۷)

شاه عباس در دهه نخست پادشاهی خود، با سیاستی دوراندیشانه، نه تنها سرزمین های قلمرو صفویان را که به دست اوزبکان افتاده بود بازپس گرفت، بلکه با زیرکی خاص خود توانست در ماوراءالنهر و نیروهای اوزبک حاکم بر آنجا نیز نفوذ کند و با دخالت در رقابت های خاندان های حاکم در بخش های گوناگون آن سرزمین، در ضعف و چنددستگی اوزبکان و گسترش نفوذ ایران در ماوراءالنهر نقشی مؤثر داشته باشد. (فلسفی، ۱۳۴۶: ج ۴، ۱۳۴-۱۳۹) البته اوزبکان به دلیل بافت قبیله ای و رقلبت های شدیدی که میانشان پدید آمده بود تا اندازه ای زیاد خود در این ضعف و پریشانی مؤثر بودند و شاه عباس نیز با استفاده از همین شرایط در اوضاع داخلی آنان به سود خود دخالت می کرد. بدین ترتیب پس از عبدالله خان و عبدالمؤمن خان اوزبک، عملاً نیروی فائق و دولت متمرکزی برای اوزبکان باقی نماند تا بدان وسیله بتوانند به سوی سرزمین های شرقی ایران توسعه طلبی کنند و در این راه گشودن راه حج برای حاجیان ماوراءالنهری را بهانه قرار دهند. در روزگار شاه عباس و جانشینانش، تحركات نظامی خوانین اوزبک به سرزمین های شرقی ایران بسیار محدود و کم دامنه گردید و بیشتر در چارچوب تاخت و تاز و غارتگری های برخی از خوانین اوزبک و نه همه آنها محدود شد و دیگر از آن ادعاهای کشورگشایانه



پیشینیانشان خبری نبود. از آن پس بیشتر شاهد رفت و آمدهای سیاسی و دوستانه میان بازماندگان خوانین اوزبک ماوراءالنهر و شاه عباس و جانشینانش هستیم. در لابلای همین رفت و آمدها گزارش هایی نیز از رفتن بزرگان و دیگر مردمان قلمرو اوزبک به حج از راه ایران به چشم می خورد. (منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۱۹۸، وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۳۶۰-۳۷۰، واله اصفهانی (قزوینی)، ۱۳۸۰: ۳۸۲-۳۹۰) این ماجراها خود داستان قابل بررسی جداگانه ای است که مجال دیگری برای پرداختن به آن نیاز است.

نتیجه

روند ادعاهای حکومت های شرق ایران مبنی بر تلاش برای گشودن راه حج در قلمرو رقیبانشان در مرکز و غرب ایران، که گویا از اوایل قرن پنجم هجری در روزگار محمود غزنوی آغاز شده بود، داستانی دامنه دار شد که تا اوایل قرن یازدهم هجری و فرمانروائی اوزبکان، به مدت نزدیک به شش سده به درازا انجامید. در این مدت بیشتر فرمانروائی های مسلمان شرق ایران، که قصد اصلیشان توسعه طلبی به سوی بخش های مرکزی و غربی ایران بود، همواره یکی از بهانه هایشان نا امنی راه حج در سرزمین های اخیر و کوتاهی حکومت های این نواحی در برقراری امنیت این راه بوده است. برخی از فرمانروایان شرقی همچون محمود غزنوی و تیمور گورکان می توانستند با این بهانه و بهانه های دیگری از همین دست، نواحی مرکزی (نمونه محمود غزنوی) و گاه سراسر ایران (نمونه تیمور) را درنوردند و با دستاویز برقراری امنیت راه حج، هزارن انسان را در مسیر لشکرکشی خود کشتار، دربند و بی خانمان کنند و بسیاری از آبادی ها را به ویرانی بکشانند. اما هنگامی که همه این رویدادهای هولناک اتفاق می افتاد دیگر خبر چندانی از اهتمام به انجام فریضه حج از سوی این فرمانروایان یا تشویق و حمایت اتباعشان برای بجای آوردن آن به چشم نمی خورد. ای بسا خود این لشکرکشی ها برای مدتی راه حج را ناامن تر نیز می کرد. به نظر می رسد بیشتر ادعاهای مربوط به پیش از لشکرکشی هاست و به اصطلاح امروزی کاربرد تبلیغاتی دارد و پس از جهانگشائی ها، که همان هدف اصلی است، دیگر کسی پیگیر آن

مواعید نیست. به هر روی چه آنان که با این ادعاها کشورگشائی کردند و چه آنان که توان یا مجال آن را نیافتند، همواره سخنشان بسیار به هم می‌مانست؛ و چقدر این سخن و ادعای مسعود غزنوی در اوایل قرن پنجم هجری، آنجا که به وسیله فرستاده خلیفه برای آل بویه پیغام می‌فرستد که: [آل بویه باید که] «راه حج را گشاده کنند که مردم ولایت را فرموده آمده است تا کار حج راست کنند چنانکه با سالاری از آن ما بروند و ما اینک حجت گرفتیم و اگر در این باب جهدی نرود، ما جدّ فرمائیم که ایزد، عزّ ذکره، ما را از این بپرسد، که هم حشمت است جانب ما را و هم عُدّت و آلتِ تمام و لشکر بی اندازه.» (رجوع به متن مقاله) همانند است با سخن و ادعای همتای خود در اوایل قرن دهم هجری، شیبک خان اوزبک، خطاب به شاه اسماعیل صفوی که: «چون زیارت مکه معظمه زاده‌الله شرفاً و تعظیماً رکنی از ارکان اسلام است و فرض بر همه مسلمانان، باید که تمامی راههایی که متعلق به کعبه معظمه است ساخته و پرداخته آید که عساکر نصرت مآثر داعیه نموده اند که به زیارت مشرف شوند» (رجوع به متن مقاله).

منابع و ماخذ:

- افوشته ای نطنزی، محمودبن هدایت الله، (۱۳۵۰)، نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار، به اهتمام دکتر احسان اشراقی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول.
- امینی هروی، امیر صدرالدین ابراهیم، (۱۳۸۳)، فتوحات شاهی، تصحیح دکتر محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بنداری اصفهانی، فتح بن علی، (۱۳۵۶)، تاریخ سلسله سلجوقی (ترجمه زبده النصره)، ترجمه محمدحسین جلیلی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۷۳)، تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، انتشارات مهتاب، چاپ سوم، ۱۳۷۳، (ج۳).
- جوینی، علاءالدین عظاملک بن بهاء الدین محمد، تاریخ جهانگشا، به‌سعی و اهتمام محمد بن عبدالوهاب قزوینی، لیدن، ۱۳۲۹ق / ۱۹۱۱م (ج۳).



- حسینی، صدرالدین علی، (۱۳۸۰)، **اخبارامرا و پادشاهان سلجوقی**، ترجمه رمضان علی روح اللهی، تهران، انتشارات ایل شاهسون بغدادی.
- خنجی، فضل الله بن روزبهان، (۱۳۶۲)، **سلوک الملوك**، تصحیح محمدعلی موحد، تهران، خوارزمی.
- _____، (۱۳۸۲)، **عالم آرای امینی**، تصحیح اکبر عشیق، تهران، میراث مکتوب.
- _____، (۱۳۴۱)، **مهمان نامه بخارا (تاریخ پادشاهی محمد شیبانی)**، تصحیح دکتر منوچهر ستوده، تهران، بنیاد ترجمه و نشر کتاب.
- خیراندیش، عبدالرسول، (۱۳۸۵)، **مسائل سفر حج خراسانیان در دوره تمدن اسلامی، در: مجموعه مقالاتی در پاسداشت مقام علمی، فرهنگی و تاریخی دکتر عبدالحسین نوائی**، گردآورنده الهام ملک زاده، تهران، نشر نوگل، صص ۵۸۹-۶۰۷.
- راوندی، محمدبن علی بن سلیمان، (۱۳۸۰)، **راحة الصدور و آية السرور**، تصحیح محمد اقبال، اصفهان - تهران، تایید- امیر کبیر.
- روملو، حسن بیگ، (۱۳۸۴)، **احسن التواریخ**، تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی، تهران، اساطیر، چاپ اول، (ج۳).
- ریاض الاسلام، (۱۳۷۳)، **تاریخ روابط ایران و هند در دوره صفویه و افشاریه**، ترجمه محمد باقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- شیرازی، عبدی بیگ، (۱۳۶۹)، **تکملة الاخبار**، تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی، تهران، نشر نی، چاپ اول.
- **عالم آرای شاه اسماعیل**، نویسنده گمنام، (۱۳۴۹)، تصحیح اصغر منتظر صاحب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- غفاری قزوینی، قاضی احمد، (۱۳۴۲)، **تاریخ جهان آرا**، تهران، انتشارات حافظ.
- فلسفی، نصرالله، (۱۳۴۶)، **زندگانی شاه عباس اول**، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۴.

- قمی، قاضی احمد بن شرف الدین حسینی، (۱۳۵۹)، خلاصه التواریخ، به تصحیح دکتر احسان اشراقی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، (ج۲).
- منجم یزدی، جلال الدین، (۱۳۶۶)، تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال، به کوشش سیف الله وحید نیا، تهران، وحید، چاپ اول.
- منشی ترکمان، اسکندر بیگ، (۱۳۷۷)، تاریخ عالم آرای عباسی، تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول، (ج۳).
- مؤید ثابتی، سیدعلی، اسناد و نامه‌های تاریخی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۴۶.
- نثاری بخاری، سید حسن خواجه نقیب الاشراف، (۱۳۷۷)، مذکر احباب، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران، نشر مرکز.
- نوائی، عبدالحسین، (۱۳۴۷)، شاه اسماعیل صفوی (اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی)، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- _____، (۱۳۵۰)، شاه طهماسب صفوی: اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- _____، (۱۳۵۲-۱۳۵۷)، شاه عباس: مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، (ج۳).
- نیشابوری، ظهیرالدین، (۱۳۳۲)، سلجوقنامه، تصحیح میرزا اسماعیل خان افشار، تهران، کلاله خاور.
- واله اصفهانی (قزوینی)، محمدیوسف (۱۳۸۰)، ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم (حدیقه ششم و هفتم از روضه هشتم خلد برین)، تصحیح دکتر محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول.
- وحید قزوینی، محمدطاهر، تاریخ جهان آرای عباسی، تصحیح سید سعید میر محمد صادق، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- یزدی، شرف الدین علی، (۱۳۳۶)، ظفرنامه، تصحیح محمد عباسی، تهران، امیرکبیر، (ج۲).